

دو نامه از استاد علامه قزوینی

نامه‌های شخصی متبادله بین دو شخص از چندین لحاظ میتوانند برای اشخاصی که طرف خطاب نیستند و موضوع نامه به‌الم آنها مربوط نیست مورد توجه و عنایت باشد و آنها را علاقه‌دار نماید و با اصطلاح فرنگی انترسان واقع بشود و این کیفیت یا جهت طرز انشای نامه و اسلوب نگارش آن است که نامه‌ایست فصیح و بلیغ که با طرز خوشی و اسلوب مطبوعی که (نسبت بهر عصر و دوره فرق میکند) نگاشته شده است که با قطع نظر از مطلب موضوع بحث هم شخص از خواندن آن ملتذ میشود همچنانکه از خواندن قصاید شعرا و مقالات نویسندگان و خطابه‌های خطبای بزرگ لذت میبرد از این لحاظ نامه‌های نویسندگان و منشیان بزرگ از قدیم طرف توجه بوده‌اند نامه‌های بسیاری از نویسندگان و فضلا و وزرا که عبری یا فارسی نوشته‌اند محفوظ مانده است و از مجموعه نامه‌های بعضی از نویسندگان کتابهایی فراهم نموده‌اند رسائل بدیع الزمان همدانی و ابوبکر خوارزمی در عربی و منشآت قائم مقام فراهانی و امیرنظام گروسی بفارسی که طبع و نشر شده‌اند بلحاظ جنبه ادبی که دارند مورد توجه و عنایت اهل ادب و فضل میباشند و باز از همین لحاظ نامه‌های مادام سونیه (۱) هم جزو ذخایر ادبی فرانسه محسوب شده و نام‌ویرا در ردیف نویسندگان بزرگ کلاسیک قرن هفدهم فرانسه قرار داده است.

جهت دیگر اهمیت نامه‌های شخصی از آنرو است که این قبیل نامه‌ها

میتوانند در خصوص کسب اطلاع از حیات شخصی صاحبان نامه مورد استفاده قرار بگیرند برای آنهاست که بخوانند شرح حال و تاریخ حیات برای مشاهیر از بزرگان اهل علم و فضل و ادب و یار رجال سیاسی و امثال آنان بنویسند و در آن زمینه بتألیف کتاب یا مقاله اقدام نمایند نامه‌های شخصی منبع معلومات مفیدی است که چیز دیگری نمیتواند جای آنرا بگیرد و قائم مقام آن واقع بشود.

نامه‌های رجال علم و ادب چون گاهی مشتمل بر فواید و تحقیقات علمی و ادبی است علاقه دار شدن اهل فضل و علم و ادب باین قبیل نامه‌ها طبیعی است.

علامه فقید و استاد بزرگوار مرحوم میرزا محمدخان قزوینی یکی از برجسته‌ترین رجال علم و فضل و هنر بود که در این چند قرن اخیر که علوم و معارف در ایران و شرق در حال انحطاط بوده ظهور نموده اند پیدا شدن مرحوم استاد و عده قلیلی از امثال آن مرحوم یک دلیل قاطع و محکمی است بر اینکه انحطاط علمی و فکری و ذوقی در ایران خدا نکرده از قصور و تغییرات ذاتی و نژادی ایرانی نیست بلکه از افراد قوم زنده و بانشاط ایرانی اگر تصادف با یک تعلیم و تربیت صحیح و منظم بکنند استعداد آنرا دارند که اطلاعات و معلوماتی را که بر آنها القا میشود اخذ نموده و در ذهن خود آنرا جایجا نمایند و با قوه تفکر شخصی و ذوق فطری خدادادی آنها را تعدیل کرده و افکار خودشانرا بر آن اضافه کنند و در نتیجه استادان بزرگوار شده و فاضل و فحولی بار آیند که از همه حیث قابل مقایسه با استادان و فضلالی صدر اول باشند و از بعضی جهات هم بر آنها فایق آیند و اقوال و آرای ایشان حجیت و قبول فصل در مسائل ادبی و علمی گردد آثار قلمی و نوشته‌های متفرقه استاد بزرگوار همه از ذخایر معنوی و

جزو ثروت ادبی ملت ایران است که باید هر قدر ممکن باشد آنها را جمع آوری نموده و با طبع و نشر آن از تلف شدن و از بین رفتن آنها جلوگیری نمود از جمله آن آثارنامه‌های شخصی آن مرحوم است که بدوستان و آشنایان خود نوشته است که بسیار مغنتم می‌باشد و اگر ممکن بود که تمام یا مقدار معتدبیهی از مکاتیب استاد (البته غیر از آنهاییکه جنبه خصوصی صرف داشته و مربوط بحیات داخلی استاد علامه بوده است) جمع آوری شد و در ضمن کتابی بعنوان منشآت یا نامه‌های استاد قزوینی طبع و نشر گردد بادیات و تاریخ ایران خدمت بزرگی انجام میگرفت .

ما در این نشریه دو فقره از نامه‌های استاد فقید را که یکی از دوستان خود نوشته است درج می‌نمائیم و بعقیده ما این دو مکتوب بلحاظ سه جهت مذکور در فوق لابد مورد علاقه خوانندگان قرار خواهد گرفت یعنی اولاً از حیث سلامت و روانی عبارت و شیرینی ادای مطلب و متواضعانه بودن بیان مراد و خالی بودن از شائبه فضل فروشی (۱) قابل توجه می‌باشد .

ثانیاً چون این نامه‌ها گوشه‌ای از تاریخ زندگانی استاد فقید را روشن می‌نماید و معلوماتی راجع باوضاع و احوال و کیفیت معاشرت وی در پاریس و تهران بدست میدهد و همچنین نام عده‌ای از دوستان و آشنایان را که با آن مرحوم معاشرت و ارتباط داشته حاوی است از این جهات هم نامه‌ها برای علاقمندان بتاریخ حیات استاد فواید بسیاری دارند که مشکل است از جای دیگر آن فواید را بدست آورد ، خصوصاً که معلوم نیست استاد مرحوم یادداشت روزانه بعنوان روزنامه (۲) و سرگذشت (۳) حیات نوشته باشد . ثالثاً در این مکتوب بعضی مطالب لغوی و ادبی و تاریخی بحث شده

۱ - مراد از فضل فروشی مقابل کلمه فرنگی پدانتیسم *Pédantisme* است

که متأسفانه در ایران خیلی شایع است و حتی فرنگیها گاهی آنرا از معایب قومی ما می‌شمارند

و مثل سایر افادات استاد فقید مبتنی بر تحقیق و از روی اسلوب صحیح تحقیقی اروپائی نوشته شده است که شخص استاد فقید اگر مبتکر آن اسلوب در ایران نباشد بلاشک بیشتر از همه در ترویج آن در ایران و شایع شدنش ما بین فضلاء ایرانی سعی نموده است و سهم وی در این باره بیش از همه است.

این دو نامه بجناب آقای حاجی محمد آقا نخجوانی که از معارف بازرگانان تبریز می باشند و شخصاً از اهل علم و فضل و ادب هستند خطاب شده است میان مرحوم استاد علامه و آقای نخجوانی مودت اکید و ممتدی برقرار بوده که تا آخر حیات استاد فقید ادامه داشت و هر دو مکتوب در جواب نامه ایست که آقای نخجوانی از تبریز برای استاد فرستاده اند آقای نخجوانی که نسبت به (نشریه دانشکده ادبیات) لطف خاصی دارند این نامه ها را در اختیار ما گذاشته اند که با کمال امتنان و تشکر از لطف آقای نخجوانی بچاپ آنها اقدام می نمائیم اینک صورت نامه ها.

نشریه دانشکده ادبیات

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۲۸ آبان ماه ۱۳۰۷

قربانت شوم مرقومه شریفه مورخه دهم این ماه زیارت گردید باید فوق العاده از آقای مشکوة معاون ریاست نظمیہ متشکر باشم که این طلسم دو ساله را که نمیدانم که چشم بندی کرده بود و باب مکاتبات بین سرکار عالی و بنده را بسته بود بیک عزم مردانه درهم شکستند فی الواقع خارج از وصف از زیارت مرقومه سرکار عالی خوشحال شدم و علت عدم جواب بمرقومات سرکار را نمیدانم آقای معزی الیه درست در خاطرشان مانده بود که بسرکار بگویند یانه مجملش اینست که بنده برای جواب دادن بیکمی از سؤالات حضرتعالی

در مرقومه ۲۲ دیماه ۱۳۰۵ راجع به کربارسلان ممدوح نظامی در هفت پیکر قدری تتبع لازم بود بکنم، چون خودم هم قبلاً هیچ باین نکته متوجه نشده بودم، اول شروع بتذکره‌ها کردم دیدم ابدأ و اصلاً کسی متعرض توضیح این فقره نشده است که نظامی هفت پیکر را برای که گفته و نوشته است، بعد رجوع بکتاب تواریخ و سپس رجوع بکتاب مستشرقین کردم، هرچه بیشتر تتبع می‌کردم تناقضات و غلطهای فاحش در این خصوص که جمع ما بین آنها در نهایت تعذر بود بیشتر می‌یافتم تا بالاخره قریب شصت هفتاد صفحه بلکه قریب صد الی صد و پنجاه صفحه مسودات در این خصوص جمع کردم و می‌خواستم که از مجموع این اوراق و مسودات متفرقه يك هشت نه یا ده پانزده صفحه پا کنویس استخراج کرده هم برای حضرتعالی ارسال دارم و هم نتیجه زحمات خودم را در یکی از مجلات فارسی بطبع برسانم تا کسی دیگر که مجدداً محتاج بدانستن این مسئله باشد مجدداً محتاج باینهمه تتبع و فحص در کتب مختلفه نشود، در این اثنا مسئله تغییر منزل برای بنده پیش آمد که فی الواقع یکسال تمام کارهای مرا (یعنی کارهای نوشتنی مرا که عمده کارهای من همینهاست) عقب انداخت و هنوز هم پس از نه ماه نقل و انتقال درست کتابها و نوشتجات و اوراق و مسودات من جابجا نشده است و چون فرصت نکرده‌ام که فهرست مرتبی برای کتب و نوشتجات خودم درست کنم هر کتابی یا رساله یا نوشته‌ای را که در این منزل جدید محتاج باشم (اگر از کتبی نباشد که هر روز و هر شب بآن رجوع می‌کنم) بعسرت می‌توانم پیدا کنم، باری مقصود اینست که تمام تقصیرات تأخیر عرض جواب بر سر نقل مکان بنده است که بکلی شیرازه زندگی ادبی مرا برهم زد و هنوز هم که هنوز است اصلاح نشده است، بناءً علیهذا پس از پنج شش ماهی که جواب مراسلات سرکار را ندادم دیگر حقیقه خجالت کشیدم که چیزی عرض کنم تا اینکه از حسن

اتفاق آقای مشکوة اینجاست شریف آوردند و ذکر خیر حضرت تعالی را بمیان آوردم و پرسیدم که آیا سرکار را می‌شناسند معلوم شد با سرکار در نهایت دوستی هستند من هم وقت را مغتنم شمرده شرح علت تأخیر عرض مکاتبات را خدمت ایشان عرض کردم و پس از ایشان هم آقای رشديه اینجا تشریف آوردند خدمت ایشان هم بشرح ایضاً، لله الحمد که بجواب از طرف سرکار مفتخر شدم و انشاءالله بعدها باب مکاتبات کما فی السابق مفتوح خواهد شد، دوسه فقره مطالب حضرت تعالی را در مرقومه ۱۳۰۵ مختصراً جواب عرض میکنم ولی مطلب هفت پیکر و کربارسلان را انشاءالله پس از درست جابجا شدن پاکنویس کرده برای حضرت تعالی خواهم فرستاد، یا در مجله‌ای درج خواهم نمود.

(۱) س - حاجی صحیح است یا حاج ؟

ج - گمان میکنم که هر دو صحیح باشد، اما حاج واضح است قطعاً صحیح است و در صحبتش شکی نیست، اما حاجی را فصیح طراز اول مثل سعدی و مولوی و حافظ و غیر هم آنرا استعمال کرده‌اند سعدی گوید:

حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک

بیچاره خار میخورد و بار می‌برد

حافظ گوید:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
حاجی بره کعبه و ما طالب دیدار (که علی العجاله نمیدانم از کیست) و
حاجی عبث بطوف حرم سعی میکنی
باید شدن بصاحب این خانه آشنا

(بهار عجم این بیت را نسبت بمنصب طهرانی میدهد ج ۱ ص ۳۲۹) و در

حکایتی در صفحه اخیر دفتر دوم مثنوی مکرر لفظ (حاجیان) ذکر شده است :

حاجیان آنجا رسیدند از بلاد دیده‌شان بر زاهد خشک اوفتاد
 حاجیان حیران شدند از وحدتش وان سلامت در میان آفتش
 چشم را بگشود سوی آسمان که اجابت کن دعای حاجیان
 ابر میبارید چون مشک اشکها حاجیان جمله گرفته مشکها

پس اگر مراد از (صحت) صحت استعمال است کدام دلیل برای استعمال بهتر از استعمال امثال سعدی و مولوی و حافظ است این کلمه را ، و اگر مقصود از (صحت) صحت قیاسی یعنی صرفی لغوی است آنرا هم اصلاً محتمل می‌توان برایش پیدا کرد، گو اینکه مجرد استعمال فصحا کافی در صحت است و آن محتمل عبارت از این است که حاج بسیاری از اوقات در عربی بطور جمع یا اسم جمع استعمال شده است چنانکه (امیرالحاج) می‌گفته‌اند و مقصود کسی بوده است که امیر قافله حجاج بوده است . در تاج العروس گوید :
 « وما یتدرک علیه (ای علی صاحب القاموس) قولهم اقبل الحاج و الحاج یمکن ان یراد به الجنس و قد یکون سماً للجمع کالجامل والباقر ، بنا بر این حاجی قیاساً مفرد حاج میشود مثل رومی و روم ، وزنجی و زنج ، و یهودی و یهود ، مجوسی و مجوس و اعرابی و اعراب ، و عربی و عرب ، و فارسی و فارس (رجوع کنید بشرح رضی نحو در مبحث مذکر و مؤنث و در مبحث جمع) ، باقی میماند تخفیف جیم حاجی که در طی عبارات فارسی حاجی مخففاً گویند و امر در آن سهل است، در فارسی بسیاری از حروف مشدده عربی را مخففاً استعمال میکنند مثلاً : کف دست ، کف پا ، که در عربی مشدده الفاست ، و مثلاً فلان قریه از محال فلان شهر است (یعنی از محال فلان شهر است) ، یا عامی و عامیانه بتخفیف میم در مثل این عبارت فلانی عجب آدم عامی هست ، یا فلان کلمه لغت عامیانه است ، سنائی گوید :

از پی رد و قبول عامه خود را خر مساز زانکه کار عامه نبود جز خری یا خر خری

گاو را باور کنند اندر خدائی عامیان نوح را باور ندارند از پی پیغمبری
و نیز: گربه شیر است در گرفتن موش

لیک موش است در مصاف پلنک، یعنی مصاف

و امثلة ذلك ای تخفیف المشدد اکثر من ان تعد و تحصی .

(۲) س - لفظ وجه که غالباً در مکاتبات بمعنی قیمت و پول استعمال

میشود بچه مناسبت است ؟

ج - گمان میکنم منشأ این استعمال تعبیر (وجوه الاموال) باشد که در

کتاب مؤلفین عرب بمعنی اموال متفاوته و باصطلاح حالیه (چندین قلم مال)

یا (ابواب مختلفه مال) استعمال میشده است در ذیل قوامیس عرب ازدزی

باین معنی اشاره میکند و حواله میدهد بکتاب ابن حوقل که در حدود سنه

۳۶۷ تألیف شده است در چند مورد یکی ص ۵ سطر ۴ : (وما یحتاج الی

معرفة من جوامع ما یشتمل علیه ذلك الاقلیم من وجوه الاموال والجبایات والاعشار

والخراجات الخ) دیگر س ۲۰ سطر ۳ (واکثر امواله المقبوضه من العشور وهی

ما ینیف علی خمسمائة الف دینار .. ومن جمیع قبالات زبید عن جمیع ما یدخلها ویخرج

عنها ویشتمل علیه من وجوه الاموال ما ینا الف دینار الخ) و دیگر ص ۴۴ س ۱

(واما برقة فمدینة وسطه وهی بریة بحریة جبلیة وجوه اموالها جمعة الخ) ، و غیرها

مکرراً ، پس معلوم میشود اصل این کلمه بمعنی اقلام متفرقة اموال بوده است

از قبیل مالیات ، گمرک ، مصادرات ، عشور اموال ، ونحو ذلك ، سپس متدرجا

بمعنی مطلق اموال و پول استعمال شده است ، مثلاً در ابتدا کسی از کسی

میسرسیده است که این پولی که فرستاده است چه وجهی از وجوه اموال بوده

است از بابت حاصل دهات من ، یا قیمت غلات من ، یا قیمت بقول و فواکه

املاک من است ، او جواب میداده است (یا مینوشته است در سیاهه اش) که

(این پول از وجه فروش غلات فلانی تحویل گرفته شد) و کم کم وجه چنانکه

عرض شد بمعنی مطلق پول و قیمت استعمال شده است.

(۳) س - شیخ سعدی علیه الرحمة میگوید (وسنك سراچه دل را بالماس

آب دیده میسفتم) سنك سراچه چه بوده و مقصود چیست؟

ج - سراچه که معلوم است بمعنی سرای کوچک است که اکنون گویا

آنرا (خلوت) گویند، گمان میکنم که دل خود را در قساوت و سختی و قلت

تأثر از مواظظ تشبیه کرده است بسنك سراچه یعنی سنگی که شاید در وسط

سرای یا در کنار نصب میکرده‌اند برای نشستن بر آن مانند سکویاسنگی

که در مدخل درهای اطاق یا در خانه مینهادند که اکنون آنرا در ایران

محجر گویند، و آنرا (سنك آستان) و (سنك آستانه) و (سنك در) نیز

میگفته‌اند میرزا عبدالغنی قبول گوید:

زیر سر گنجی ز سنك آستانش داشتم سرباین معنی مرادر کوی او پامال بود،

هانفی گوید:

بسنگ در کعبه ام ده قران وزان پله طاعتم کن گران، (بهار عجم)

و تشبیه دل سخت بسنگ که از تشبیهات مشهوره است و محتاج بشواهد

نیست و تشبیه دل بسنگ سراچه بخصوص نه بمطلق سنگ در مانحن فیه

گویا باین مناسبت باشد که سینه را بسراچه تشبیه نموده بوده و دل را

در سینه بسنك سراچه و مهدی بیک شقاقی اصل دل را بسراچه تشبیه کرده

است در این بیت هزلی منسوب باو:

نگار کله ز من که دل سراچه اوست تمام لذت عالم میان پاچه اوست

و از آن طرف معروف است که الماس جمیع احجار دیگر را میبرد و چیزی

آنرا نمیبرد و اینست که برای سفتن جواهر و احجار کریمه همیشه الماس را

بکار میبرده‌اند بنابر هذمه المذکورات سعدی تشبیه کرده است از يك طرف

آب دیده خود را بالماس در صفا و تلاو و بربق و لیمان (که امور صوری

است) و نیز در تأثیر آن در قلوب کالبحجارة او اشد قسوة (زیرا معروف است که گریه دل گریه کننده را نرم میکند و احداث رقت قلب برای او مینماید و این وجه شبه معنوی است، و از طرف دیگر تشبیه کرده است دل خود را در قساوت بسنک سراچه، پس مقصودش از عبارت فوق گویا این بوده است که بواسطه الماس آب دیده سنک سراچه دل را میسفتم یعنی بواسطه گریه دل خود را که از فرط معاصی و کثرت معاشرت با ابناء دنیا مثل سنک سخت شده بود اندک اندک نرم میساختم و آنرا بواسطه تأمل در ایام گذشته از وعظ و پند متأثر می نمودم). و خود سعدی در موضعی دیگر (ترجیعات) نظیر همین مضمون را در شعری دیگر آورده است، گوید:

آهنک دراز شب زمن پرس کز فرقت تو دمی نخفتم
بر هر مژه قطره ز الماس دارم که بگریه سنگ سفتم

در این شعر نیز تشبیه کرده است اشکهای خود را بالماس ولی مرادش از سفتن سنک گویا مبالغه در کثرت گریه است بحدی که سنگ را از کثرت جریان دموع خود ادعاً سوراخ نموده بوده است، نه اینکه مقصودش تشبیه دل خود بسنک باشد چه مناسبتی با سیاق ندارد.

(۴) س - فارسی (قاچاق) و (خبر) را چه میشود گفت؟

ج - فارسی قاچاق را نتوانستم بدست بیاورم و باین معنی اکنون (از گمرك گریزانیدن) گویند ولی واضح است که مقصود سرکار يك کلمه است آنهم فارسی خالص، و همچنین فارسی (خبر) را نیز نتوانستم بطور یقین بدست بیاورم، ولی چون نبی و رسول را در فارسی پیامبر و پیغامبر میگویند شاید (نبأ) رانیز که مرادف (خبر) است بتوان به پیام و پیغام ترجمه کرد، در مقدمه الادب زمخشری (خبر) را به (آگاهی) ترجمه کرده است، ولی اینرا یقین ندارم که این کلمه عین ترجمه تحقیقی خبر است یا ترجمه

تقریبی و حاصل معنی آن، در هر صورت حافظ گوید:

برید باد صبا دوشم آگهی آورد که روز محنت و غم روبکوتهی آورد

و نیز گوید:

دوش آگهی زیار سفر کرده داد باد من نیز دل بیاد دهم هرچه باد باد
اگر دیوان ابوالفرج رونی را که چایکین مترجم سفارت روس چاپ کرده
است هنوز میتوان بدست آورد خیلی متشکر میشوم اگر يك نسخه از آنرا
چنانکه در مرقومه سابق خود وعده فرموده بودید برای بنده مرحمت
نموده بفرستید، و همچنین دیوان انوری خطی که در یکی از مرقومات خود
مورخه ۱۰ مهر ۱۳۰۶ اشاره بآن فرموده بودید که برای فروش حاضر
است اگر هنوز باقی است آنرا هم برای خرید از صاحبش طالبم، و كذلك
صورتی از کتب خطی که در این مرقومه اخیر اشاره بآن فرموده اید خیلی
ممنون میشوم اگر بتوانید برای بنده مرحمت فرموده ارسال دارید، عرض
سلام مخلصانه بنده را خدمت آقای مشكوة در موقع ملاقات مستدعیم ابلاغ
فرمائید، خیلی خجلم که باز دیدشان نتوانستم بروم زیرا که آدرس نداشتم

۱۹ بهمن ۱۳۱۹

آقای حاج محمد آقا نخجوانی دام ظلّه العالی

مرقومه شریفه در دو سه هفته قبل زیارت گردید و چند روز بعد هم يك
جلد کتاب غیاث اللغات (که در حاشیه آن منتخب اللغات رشیدی و چراغ هدایت
آرزو چاپ شده است) با يك جلد فرهنگ سروری خطی بتوسط آقای امیر خیزی
دام ظلّه العالی رسید و از مراحم بیکران عالی کمال تشکر و سپاسگزاری
حاصل گشت روضات الجنات خودتانرا که هم وعده فرموده بودید بفرستید

دیگر لازم نیست زیرا که آقای دکتر غنی همین اواخر يك جلد از آن پیدا کرده و خریده‌اند و الان پیش بنده عاریه‌است و رفع حاجت از آن میشود و لازم بخريدن آن دیگر نیست زیرا که من این کتاب را مثل سایر کتب لازمه هم‌را در پاریس دارم (یعنی داشتم چه حالا حال آنها معلوم نیست که باقی است یا دزدیده‌اند یا غارت کرده‌اند) و همچنین تاریخ حشری را آقای اقبال دارند و پیش من است و رفع حاجت فعلاً از آن میشود ولی این کتاب را من در پاریس ندارم اگر وقتی اتفاقاً پیدا شد و برای بنده ایتباع فرمائید خیلی متشکر و ممنون خواهم شد اما شرح شافیه ابن‌الحاجب را از رضی آنرا هم فعلاً از مدرسه حقوق عاریه کرده‌ام و رفع حاجت از آن میشود و آنرا هم چون در پاریس دارم دیگر خرید ثانوی آن ضرورتی ندارد.

در باب سال وفات خواجه حافظ که از فصیح‌خوافی دو بیت مشهور را بسال ب و ص و ذال ابجد الخ نقل فرموده بودید که از این برمی‌آید که وفات او در سنه ۷۹۲ بوده است نه ۷۹۱ کاملاً حق با سرکار عالی است و همین دو بیت را هم در مقدمه محمد گلندام با حافظ همین طور عموماً نوشته‌اند مگر در بعضی چاپها (مثل چاپ قدسی) که تغییر داده و نوشته: بسال ذال و صاد و حرف اول الخ تا مطابق با ۷۹۱ در آید و همچنین در همان دیباچه محمد گلندام قبل از ایراد دو بیت مذکور در نسخه خطی آقای رشید یاسمی که فعلاً نزد بنده امانت است صریحاً و واضحاً نوشته: در تاریخ سنه اثنی و تسعین و سبعمائه و دبعه حیات ابو کلان قضا و قدر سپرده، نه احدی و تسعین و سبعمائه که در نسخ چاپی دیده میشود و شبهه نیست که احدی را بجای اثنی نساخ متأخر از روی قطعه غلط مشهور (بجو تاریخش از خاک مصلی ۷۹۱) عمداً تبدیل کرده‌اند و الا محمد گلندام که صریحاً بسال ب و ص و ذال ابجد گفته در دو سه سطر قبل لابد ضد این تاریخ را ذکر نمیکرده. علاوه بر اینها جامی هم در نفعات که فقط ۹۰ سال بعد از وفات حافظ

شده (۱) صریحاً و واضحاً گوید: « وفات وی در سنه اثنین و تعسین و سبعه ماهه بوده است و همچنین در حبیب السیر و حاجی خلیفه در کشف الظنون و سودی در شرح دیوان خواجه همه تاریخ وفات او را سنه ۷۹۲ نوشته اند و هیچ قول دیگری را نیز نقل نکرده اند پس از مجموع دیباچه محمد گلندام (بطبق نسخه آقای رشید یاسمی) و دو بیت مذکور بسال ب و ص و ذال ابجد و قول جامی در نفحات و قول حبیب السیر و قول حاجی خلیفه در کشف الظنون و قول سودی و شارح دیوان او تقریباً شکی باقی نمی ماند که همان ۷۹۲ فقط صواب و ۷۹۱ که بدون هیچ شبهه منشأش همان قطعه خاک مصلی بوده است غلط فاحش است که یکی از متأخرین که معاصر با حافظ نبوده بدون هیچ مدرکی این قطعه را ساخته است و چون در آخر نسخ چاپی چاپ شده این تاریخ مشهور شده است و تاریخ صحیح وفات او غیر مشهور مانده است .

اما در خصوص « خوان یغما » که سؤال فرموده بودید که چه بوده و از کی بوده هیچ چیز تازه جز آنکه در کتب فرهنگ نوشته اند که چون یغمائیان (یعنی ترکان قبیله یغما که قبیله معروفی از اتراک مشرق بوده اند) بتاراج و غارت معروف بوده اند لهذا یغما کردن و یغمازدن از این عمل این قبیله اتراک معروف شده است ترکتازی و ترکتازی کردن سراغ ندارم و قدیمترین شاهدهی که برای یغمازدن و یغما کردن دیده ام در اشعار معزی است که در بهار عجم ذکر کرده است :

از خانیان گروهی کز خط شدند بیرون

جنگ آوران یغما جانیشان زدند یغما

(خانیان یعنی ملوک - خانیه ماوراءالنهر و کاشغر و آن نواحی و این قصیده در مدح ملک‌شاه است بتقریر آقای اقبال که دیوان معزی را چاپ و تصحیح کرده‌اند و نیز میفرمایند که در سیاست نامه نظام‌الملک نیز یغمازدن بمعنی غارت کردن آمده است) و باز معزی گوید بنقل بهار عجم : آیا ستاره خوبان خلخ و یغما بدلبری دل مارا همی کنی یغما .
و سعدی گوید

دلی که حور بهشتی ر بودو یغما کرد

کی التغات کند بر بتان یغمائی

در اشعار خواجه هم معلوم است که آمده است و لابد خوان یغما مراد از آن اطعام عامی بوده است که سلاطین با بزرگان ترتیب میداده‌اند و ترکان یا غیر ترکان آنرا بسرعت غارت میکردند چنانکه سعدی گوید :

ادیم زمین سفره عام اوست

برین خوان یغماچه دشمن چه دوست

ارادتمند - محمد قزوینی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی